

توضیحات در رابطه با اعتراضات

امیر فیض- حقوقدان

تحریرات اخیر یعنی <ظاهروبطن درشورش ۵۷> و <پیشنهاد بیشرمانه> اعتراضاتی را موجب شده است که با احترام و اتفاق، به ملاحظه آنها میرویم.

اعتراض اول

یکی از خوانندگان تحریر <ظاهروبطن درشورش ۵۷> از ایرانیاری خواسته است که پیام زیر را به اینجانب بدهد؛

«شما آقای امیر فیض سالهای سال مخالف حاکمیت اسلام بودید یعنی درحقیقت سکولاریسم را حمایت میکردید ولی از وقتی که آقای نوری علا تز سکولاریسم را مطرح کرد و بقول شما اختراع کرد شما با این تز مخالف شدید این را میگویند حسادت و حسادت خُلق و خوی بدی است»

<هرکسی گوید سخن برظن خویش>

ولی باطن که ازظن و گمان به دور برقائمه های دلیل و نصوص متکی است نظر معترض را تا ناید نمیکنند و <بهرجا که یقین درآید، کمال جای ظن مینشیند> را پیش میآورد.

بین مخالفت بایک تز و ایمکتب، با مخالفت با کیفیت و زمان عرضه کردن آن فرق است. فکر میکنم یک نمونه آشنا ارائه شود زمینه را برای رفع شبهه بیشتر مهیاسازد.

اگر کسانی، تزی ارائه دهند به اینکه ما خواهان آزادی فحشاء برای آینده ایران هستیم و راه نجات ایران را در آن مقوله اعلام کنند؛ آیا این تز، تزی موفق در یک کشور اسلامی مثل ایران خواهد بود؟ با آنکه اعلامیه جهانی حقوق بشر هم این چنین تزی را محکوم نکرده است، آیا ملت ایران از این تز وعقیده و فعالیت برای جانداختن آن استقبال و یا وحشت نمیکنند؟

مسئله پاسخ مثبت است.

اکنون دنباله مثال – فاحشگی در جامعه اسلامی حاکم بر کشور ما زیر نام صیغه و متعه یکی از ارکان معتبر مذهب ایرانیان است و بحثی نیست که صیغه از نظر آثار حقوقی و یا اجرایی کوچکترین تفاوتی با فاحشگی ندارد و در حدی در ایران رواج دارد که پیشنهاد تشکیل وزارت خانه ای هم شده و عملی قانونی است!.

با آنکه شریعت اسلام با عمل صیغه مخالف است معهدا صیغه باعث رمیدن مسلمانان ایران نشده و به آن تاسی میکنند و بر اساس سنت تشیع، همخوابی بازن صیغه از عبادات است.

عادت مردم ایران به روال صیغه، ایجاد باوری تجانس مآبانه کرده است ولی با وجود این تجانس، اگر به زن صیغه ای گفته شود فاحشه غوغامیشود.

اکنون مورد آشنای بالا را در فلسفه و تز سکولاریسم پیاده میکنیم.

ایران حدود ۵۰ سال یعنی از زمان سلطنت رضاشاه کبیر تا سال ۵۷ واجد نظام سکولار بود یعنی تمام ارکان سکولاریسم در جامعه ایران و حکومت اجرا میشد، قوانین آزادانه و بدون محدودیت های اسلامی تصویب و اجرا میگردد. قضاوت و آموزش و پرورش از حد روحانیون ساقط و در اختیار قانون قرار گرفته بود. اصل دوم و اصول

دیگری که نظارت و حضور روحانیون در امر قانونگزاری و قوه قضائیه را مقرر کرده بود حدود ۷۰ سال یعنی در تمام طول مشروطیت و سلطنت رضاشاه کبیر و شاهنشاه ایران از گردونه اجرا خارج و این خروج و عدم اجراء بهیچوجه به زور و جبر و یا به پای اعتراض روحانیون کشیده نشد.

بنابراین سیره و نظام مشروطیت و حکومت سلطنت مشروطه ایران، بر پایه جدائی دین و مذهب از حکومت و سیاست بوده است بدون اینکه اعلام شود و یا بصورت مکتبی در آمده باشد که در موقعیت معارضه با اسلام قرار گیرد.

در تطبیق مورد بجای اینکه ما تز سکولاریسم را مطرح کنیم که مفاهیم آن متعدد و بیشتر تداعی مخالفت با اسلام را رساست، توسل به تداوم اجرائی قانون اساسی مشروطیت ره گشای خواست حکومت سکولار است بدون اینکه سبب حساسیت و مقاومت منفی مردم بشود^۱

شاید بتوان گفت همان ضرب المثل بفرما و بتمبرگ قابل تشبیه به موضوع است.

مبارزه سیاسی باید روی باورها و فرهنگ مردم حرکت کند و الا فلج میشود. فلج مبارزه، حاصل نا آشنائی مردم با تز و فلسفه مبارزه است، زیرا مردم به چیزی که از آن یادگاه های منظم و خیرهای مشهود نداشته باشند نزدیک نمیشوند.

اصولا ایرانی سخت آشناسنت > بیاکسی آشنا نمیشوم چون شدم آشنا، نمی گردم < ایرانی گرچه دیر آشناسنت ولی در وفاداری و قبول باورهای آشنا بسیار سخت کوش و حساس است.

بیت: آشنا داند زبان آشنا آری آری جانم فدای آشنا - بیان کننده همان فلسفه و اخلاق ما ایرانیان است.

ویس ورامین یک بیتی دارد که همه مادر غربت مفهوم اصیل و عمیق آنرا همواره احساس میکنیم.

بگرید چون به بیند آشنائی غریبی، گرچه باشد پادشاهی

اگر بپذیریم که در میدان مبارزه باید از سلاح آشنا، قهرمانان آشنا، باورهای آشنا، شعارهای آشنا و مورد تانید مردم و فرهنگ عامه استفاده کرد لاجرم باید بپذیریم که نمیتوانیم و نباید به فلسفه و یا تز و یا کلمات و یا سخن هانی روبرویم که برای مردم ایران غریبه است.

ماهیت اجرائی تز سکولار که همان کیفیت تداوم اجرائی قانون اساسی مشروطیت است چرا باید در نام و شعاری که بکل برای مردم ایران نا آشنا و حتی وهم آور است قالب گردد؟

اگر غرض خودنمانی و فروش علم و تظاهر به دانشمندی است البته که شیوه معمولی است کمالینکه در سالهای نخستین تشکیل حزب توده، اعضای حزب برای ایجاد برتری و اولویت فکری خود مدام از واژه های که با < ایسم > ختم میشد استفاده میکردند و تلاش همگانی آنها دروازه سازی یک سیاست آموزشی حزب توده بود. ولی اگر قصد مبارزه با جمهوری اسلامی و آزاد سازی ایران و ملت است استفاده از واژه ها و کلمات و تزهای نا آشنای مردم سبب رمیدن مردم از مبارزه میشود، عاقلانه هم نیست از کسی که به چیزی علم ندارد و اگر هم دارد بر آن باور یقینی ندارد و در نتیجه حالت رمیدن نسبت به آنرا دارد انتظار همکاری آنهم در حد وفاداری داشت.

خمینی با همه عقب ماندگی فکری در حدی که اقتصاد را از آن خرمیدانست به مسئله مهم و نقش آشنا و زمینه های موثر باور آشنا آگاه بود؛ که گفت جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر و نه کمتر.

چراکه، اگر جمهوری برای مردم نا آشنا بود ولی کلمه اسلام آنقدر آشنائی داشت که بتواند نا آشنائی مردم را به جمهوری پوشش دهد.

^۱ - تا آنجایی که از سنگر ها و نوشته های چندین و چند ساله استاد امیرفیض مستفیض می شوم تز ایشان بر همین مبنا بوده است و تغییر نیافته. و بنظر من تز بسیار درستی هم هست. ح-ک

مردم ما از ایام خوب و مسرت بخش دوران شاه یادهای رسوب یافته گرانقدری دارند باید روی این زمینه های حساس و مورد حسرت و انتظار مردم حرکت کرد تا درهای قبول و پذیرایی باز، بسته نشود.

اگر مردم حسرت دوران شاه را میخورند این حسرت متضمن جدانی دین از حکومت هم هست زیرا رکن اصلی ترقی و تعالی کشورما، همان جدانی دین از حکومت بود که امکان تحولات اقتصادی و اجتماعی را فراهم ساخت.

امیدوارم آقای معترض محترم با این عقیده موافق باشند؛ که حیف و بسیار هم نادرست و فساد انگیز است که ما زمینه های مناسب مفروش از احترام و باور عمومی ۷۰ ساله مردم را نسبت به جدانی دین از حکومت که حاصل تداوم اجرائی قانون اساسی مشروطیت است نادیده گرفته و تلاش کنیم که با واژه سازی و یا استفاده از مکاتبی که در فرهنگ و باور مردم ایران مانند سکولاریسم سبب پریشانی و مناقشه است مردم و مبارزه را سرگرم سازیم.

سنائی بی‌تی دارد که وصف الحال تلاش برای پیگیری موضوع تز سکولاریسم با تداوم اجرائی قانون اساسی مشروطه است.

اولش کوشش، آخرش نیش است گرت خوش نیست، راه درپیش است

اعتراض دوم

در رابطه با تحریر «پیشنهاد بیشرمانه» گفتگوهایی پیش آمد که موضوع به موقعیت سلطنت و مشروعیت پادشاهی رضاشاه دوم کشیده شد و برای نشان دادن اینکه نفس تعهد، با استنکاف متعهد، از بین نمی‌رود به مثالی توسل گردید که (به‌هکار مستنکف از پرداخت دین خود، همچنان به‌هکار شناخته میشود)

اعتراضی متوجه مثال مزبور و رابطه آن با عدم ایفای وظائف سلطنت از سوی متصدی سلطنت مطرح شده است و معترض ابراز عقیده کرده که ممکن است مثال درست باشد ولی در رابطه با بی‌اعتنائی متصدی سلطنت بوظائفش و عظمت موضوع کافی نیست.

استفاده از تمثیل برای اثبات موضوع نیست بلکه از این جهت مورد استفاده قرار می‌گیرد که استفاده کننده تصور میکند که با استفاده از مثل راحت ترمیتواند منظور خود را بیان کند و به همین دلیل هم گفته اند که «در مثل مناقشه نیست» لذا مثال چون دلیل نیست، ایجاد قبول یارد هم نمیکند.

اهمیت این موضوع، یعنی عدم ایفای وظائف متصدی سلطنت، متضمن چه آثار حقوقی خاصه نسبت به تداوم مشروعیت سلطنت است و یا در موقعیت پادشاهی متصدی سلطنت اثرگذار می‌باشد، بحثی است که به یک دلیل ممتاز نباید اکنون جریان یابد.

در بحثها و مراجعات حقوقی ضابطه شناخته شده و مسلم، عدم آگاهی معترض، به کیفیت دفاع طرف است و برعکس آنهم همینطور است یعنی لزوم پنهان کاری تا قبل از بیان ادعا و یا دفاع، یک کار اصولی و مراعات کردنی است. درست همانند جنگ، که استتار اقدامات نظامی اعم از حمله و یا دفاع کاملاً محرمانه تلقی می‌گردد.

بنابراین تصور نمی‌کنم کاردرستی باشد که از هم اکنون سلطنت طلبان بصورت مدعی و مدعا علیه، در صحنه بحث های حقوقی نسبت به سلطنت وارد شوند که سبب می‌گردد تا ادله اثباتیه دعوا و یارد آن برای مدعیان آتی فاش و معلوم باشد.

اما برای اینکه اعتراض خالی از خلل باشد توضیحاتی کلی نسبت به موقعیت سلطنت و نیز تعهد و مسنولیت های ناشیه از آن شاید بی‌مورد نباشد.

۱- اسناد سفارت آمریکا نشان میدهد که بازرگان و امیران نظام و میناچی به کرات از آمریکایی ها خواسته اند که شاه را وادار به استعفا کند و حتی این عبارت را هم بکار برده اند «اگر شاه استعفا ندهد همواره خطر بازگشت سلطنت وجود دارد»

پس از خروج شاه از کشور و اقامت در پاناما فشار آمریکایی ها بر استعفای شاه از سلطنت همچنان ادامه یافته بود.

چرا این اصرار وجود داشته یعنی چرا میخواستند شاه استعفا بدهد؟ خواهش دارم مختصر دقتی بذل و عنایت به این توضیح بفرمائید.

سلطنت و پادشاهی شغل نیست که استعفا پذیر باشد سلطنت بموجب آیات قرآن رسالت است که خداوند به پادشاهان داده و میدهد رسالت سلطنت و پادشاهی، شبیه رسالت پیامبری است.

رسالت در حقوق اسلامی جوهر نفس شخص است که عنایت خداوند بر آن متحول شده و او را بسوی بندگانش مامور میسازد و در واقع رسالت و نبوت در یک ردیف قرار دارند.

بنابراین همانطور که اسلام اجازه نمیدهد که مردم علیه پیامبر یعنی رسالت دار از خدا قیام کنند و چنین حرکتی خلاف اسلام و قرآن است سلطنت هم همین حکم را دارد و شورش ۵۷ راعلیه سلطنت و شاه زیر سوال عدم مشروعیت قاطع و قیام علیه رسالتی که خداوند بانی آن بوده است میبرد، و در نهایت شورش ۵۷ را از اصالت دینی خارج میساخت، و شورش را در ماهیت قیام علیه رسول خدا در میآورد و عمل شورشیان را درست منطبق با آیه محاربه میساخت و میسازد.

شورشیان باب استعفا را متوجه شاه ساختند تا سلطنت را از صیغه قرآنی رسالت، به استخدام تبدیل کرده باشند تا با گرفتن استعفا از شاه مسئله مستخدم بودن شاه مطرح در شورش ۵۷ گردد، نه رسالت سلطنت که شرعا و قانونا مطرح بود.

همانطور که در تاریخ اسلام از استعفای ۱۲۴ هزار پیامبر موردی نیست و همانطور هم از استعفای پادشاه در تاریخ ایران خبر موثقی در دست نیست زیرا رسالت قابل استعفا نیست.

استعفا ناشی از قرارداد استخدای است چه شفاهی و کتبی. که باید به کارفرما داده شود تا ترک تعهدات و وظائف قانونی گردد پیامبران و پادشاهان به چه کسی میتوانند استعفا دهند جز خدا!!!

از آثار حکم رسالتی بودن سلطنت دوام و بقای آن است که بخشش و یا سلب آن با خداست (آیات قرآن) نه با افراد، ولی مستخدم، عزل و نصبش با کارفرماست.

مسئولیت شاه در مقابل خداوند است نه مردم. تقریر متمم قانون اساسی به عدم مسئولیت شاه متناظر آیت قرآن و در رابطه با رسالت سلطنت است همچنانکه قرآن محمد را در مقابل خدا مسئول شناخته و خدا در قرآن صریحا محمد را تهدید به مجازات کرده است.

تصور میکنم این مختصر که عرض شد پاسخ کسانی باشد که میگویند چرا اعلیحضرت استعفا نمیدهد و یا میگویند ترک خودداری ایشان از سوگند سلطنت از موجبات و نوعی استعفای ایشان است.

حجر، در گفتار و کردار

۲- برخی از حقوقدانان عقیده دارند که انسان ها در مواقع اسارت دشمن و یا در حالت گروگان گیری محجور هستند یعنی حجر آنها که تحمیلی است سبب سلب اراده و قصد در کارها و اقرار و خواستها و بطور کلی حقوق حقه آنان میگردد زیرا انسان در حالت آزادی کامل قدریه بیان و نمود اراده خود میباشد و به اراده و یا عمل

محصور و مقید نمیتوان آثار حقوقی را محمول دانست، فقه تشیع به موضوع تحت قید و فشار بودن انسان ها در اعمال تاکید خاص دارد چنانکه حقوق مدون از آن بنام قصد و رضای معیوب یاد میکند.

آیا میتوان ثابت کرد که اعلیحضرت در شرائط آزادی کامل و عدم مداخله قدرت هائی خارج از حیطه اقتدار ایشان از ایفای وظایفی که در سالهای نخست آماده اجرای آنها بوده اند با آزادی اراده و فراغت از حجز سیاسی عمل کرده اند؟؟

تجر به سخن میگوید

در سال ۷۹ آقای سرهنگ نوشیروان مدنی، مدیر نشریه گام، مسئله امتناع اعلیحضرت را از وظائف سلطنت مطرح کرد و باهیجانی نه چندان لازم و معقولانه تز برکناری اعلیحضرت را مطرح و فعال شد و اقدامات تند و تیزی هم از طریق نشریه گام بنمایش درآورد، و کار را رساند به آنجا که مدعی شد ایشان دیگر در موقعیت تصدی سلطنت نیست و پادشاه ایران انتخاب شده و در ایران آموزش پادشاهی میبیند.^۲

مقصود از رجوع به این سابقه این است:

کسانی که مسئله استعفای اعلیحضرت را مطرح میکنند آگاه باشند که:

اول - خواست و نظر آنها یعنی طرح مسئله استعفای شاه متضمن همان خواسته هایی است که سران شورش ۵۷ از طرح مسئله استعفای شاه هدف داشتند که در این تحریر بتوضیح رفت.

دوم- حدود ۱۰ سال قبل خواست آنان توسط سرهنگ نوشیروان به اجرا در آمده و پادشاه تازه انتخابی ایشان! در ایران تمرین سلطنت میکنند!!

بنابراین از آنان که موضوع استعفای اعلیحضرت و انتخاب شاه جدید را مطرح میکنند، تقاضا میشود که به سابقه رجوع کنند که شاه جدید انتخاب شده!! و ۱۰ سال هم هست که دارد تعلیم پادشاهی میبیند!! ولذا بهتر است بزرگی و آقائی بفرمایند!! و از عزل اعلیحضرت و انتخاب شاه جدید درگذرند و پادشاه، پشت پادشاه انتخاب و برکنار نکنند!! که گفته اند <دو پادشاه در اقلیمی ننگند>

^۲ = بتازگی اشخاصی با مطرح کردن ترمشابهی همین ادعا را بصورت مخفیانه دارند. ح-ک